



مجموعه ای از
شعر هولوکاست در
فارسی



A Collection of
Holocaust Poetry in
Farsi



The Ackerman Center for Holocaust Studies



The work in this collection
is the outcome of several translation
workshops hosted at
the Ackerman Center at the
University of Texas of Dallas.

Ackerman
Center for Holocaust Studies
at The University of Texas at Dallas

Design by Amal Shafek
Cover photo source: Wikimedia Commons
Photo description: Safavid tile panel, 17th century Iran. Victoria
and Albert Museum, London

Copyright © 2020 Ackerman Center for
Holocaust Studies. All rights reserved.

Letters To My Wife

Miklós Radnóti

Translated from Hungarian by Zsuzsanna Ozsváth and Fred Turner

Beneath, the nether worlds, deep, still, and mute.

Silence howls in my ears, and I cry out.

No answer could come back, it is so far

from the sad Serbia swooned into war.

And you're so distant. But my heart redeems

your voice all day, entangled in my dreams.

So I am still, while close about me sough

the great cold ferns, that slowly stir and bow.

When I'll see you, I don't know. You whose calm

is as the weight and sureness of a psalm,

whose beauty's like the shadow and the light,

whom I could find if I were blind and mute,

Interrogações ciumentas: Diga-me, fala

Você ainda me ama? Você se tornará, no auge da minha

tenra idade, minha futura esposa?

نامه ای به همسر

میکلوش راد نوتی

برگردان فارسی: جمال ارین

جهان مردگان در زیر

خاموش، ژرف، ساکت، سکوتی در گوشت

جیغ می کشم

پاسخی نیست، بسیار دورم

از صربستان زخمی از جنگ

و تو چه بسیار دوری، اما قلبم می شنود

صدای ترا تمامی روز، و صدا و رویا در هم می پیچد

خاموشم و صدای خش خش

سرخس های درشت و جنبان می آید

نمی دانم کی خواهمت دید؟ تو را که آرامشت

هم ارج و قوام سرودی است

که زیبایی چون نور و سایه

که حتی اگر کور و کر هم بودم، می یافتمت

حال در چشم اندازی درون ذهنم پنهانی

گرچه می بینمت، اما از ذهنم گریزانی

hide in the landscape now, and from within
leap to my eye, as if cast by my brain.
You were real once; now you have fallen in
to that deep well of teenage dreams again.

Jealous interrogations; tell me; speak.
Do you still love me? Will you on that peak
of my past youth become my future wife?
---But now I fall awake to real life
and know that's what you are: wife, friend of years,
---just far away. Beyond three wild frontiers.
And Fall comes. Will it also leave with me?
Kisses are sharper in the memory.

Daylight and miracles seemed different things.
Above, the echelons of bombers' wings:
skies once amazing blue with your eyes' glow

زمانی واقعی بودی، حال دوباره
پنهان در چاه عمیق خیالات جوانیم

سؤال‌ی رشکین دارم: برایم بگو، اعتراف کن
هنوز دوستم داری؟

آیا در آن اوج جوانی امان همسرم می شدی؟
باز می‌گردم دوباره به زندگی واقعی
می‌دانم چه هستی: همسر و یار ایام
فقط دوری، در پشت سه مرز هرز
و باز زمستان می‌رسد
آیا او هم ترکم می‌کند؟
بوسه‌ها در خاطره‌ها شیرین‌ترند

پگاه و خاطره فرق دارند
بالای سر رژه بال بمب اندازه‌ها
آسمانی به درخشش آبی چشمانت
اینک تیره و تار، غرق میل انفجار

are darkened now. Tight with desire to blow,
the bombs must fall. I live in spite of these,
a prisoner. All of my fantasies
I measure out. And I will find you still;
for you I've walked the full length of the soul,
the highways of countries!--on coals of fire,
if needs must, in the falling of the pyre,
if all I have is magic, I'll come back;
I'll stick as fast as bark upon an oak!
And now that calm, whose habit is a power
and weapon to the savage, in the hour
of fate and danger, falls as cool and true
as does a wave: the sober two times two.

بارش بمب و من زنده و زندانی
درون رویایم، بدنالت می گردم
تمامی درازنای روحم دنبال توام
در شاهراهی سرزمین ها
بر زغال های مشتعل
در سقوط هیزم های سوزان؛
به نیاز، چون جادوگری باز خواهم آمد
و در برت می گیرم، چون پوست بر درخت بلوط
و حال آن سکون
که در لحظه تقدیر و خطرذاتش حربه‌ی سبع است
می باردچون موجی خنک و واقعی
با وقاری چند باره

Shemá

Primo Levi

Translated by Ruth Feldman & Brian Swann

You who live secure
In your warm houses,
Who return at evening to find
Hot food and friendly faces:
 Consider whether this is a man,
 Who labours in the mud
 Who knows no peace
 Who fights for a crust of bread
 Who dies at a yes or a no.
 Consider whether this is a woman,
Without hair or name
With no more strength to remember
Eyes empty and womb cold
 As a frog in winter.

Consider that this has been:
I commend these words to you.

گوش کنید

پریمو لیفی

برگردان فارسی: جمال ارین

شما که در امنیت اید
در خانه های گرم اتان
که غروبها به خانه بر می گردید
تا غذایی گرم میل کنید
و چهره های دوستانه ببینید

بنظر بیاورید مردی را که
در خاک و خون می غلطد
که آرامش ندارد
و برای تکه نانی سخت می کوشد
که جانش در گروی یک بله یا نه است
بنظر بیاورید زنی را
بی نام و تراشیده سر
ناتوان از یاد آوری
چشمانش گود و زهدانش سرد و بی خون
چونان غوکی در زمستان

Engrave them on your hearts
When you are in your house, when you walk on your way,
When you go to bed, when you rise.
Repeat them to your children.
Or may your house crumble,
Disease render you powerless,
Your offspring avert their faces from you.

وقایع را بنگرید
به شما می سپارم این کلام را
نقش کنید برقلب اتان
آنزمان که قدم می زنید، یا آنگاه که در خانه اید
زمانی که می خوابید یا در بیداری
برای فرزندان باز بگویید
وگرنه شاید خانه هایتان نابود شود
و بیماری هلاک اتان کند
و فرزندانتان از شما روی بگردانند

A Cartload of Shoes

Abraham Sutzkever

Translated by David G. Roskies

The wheels hurry onward, onward.
What do they carry?
They carry a cartload
Of shivering shoes.

The wagon like a canopy
in the evening light;
The shoes – clustered
Like people in a dance.

A wedding, a holiday?
Has something blinded my eyes?
The shoes – I seem
To recognize them.

The heels go tapping
With a clatter and a din.

ارابه ی پر از کفش

آبراهام سوتز کور

برگردان فارسی: جمال ارین

چرخها به جلو، به پیش می تازند
با خود چه می برند؟
باری از
کفش های مرتعش

ارابه چون سایبانی
درانوار غروب
کفش های کپه برهم
چون آدمیان در رقص

عروسی است؟ یا جشنی؟
چیزی حقیقت را می پوشاند از چشم؟
کفش ها
آنها آشنا بنظر می آیند

From our old Vilna streets

They drive us to Berlin.

I should not ask

But something tears at my tongue

Shoes, tell me the truth

Where are they, the feet?

The feet from these boots

With button like dew –

And here, where is the body

And there, where is the bride?

Where is the child

To fill those shoes

Why has the bride

Gone barefoot?

Through the slippers and the boots

I see those my mother used to wear

She kept them for the Sabbath

Her favourite pair.

پاشنه هاشان ضرب رقص می نوازند

با ضربه های ممتد و بلند

از خیابان های ویلنای قدیم

ما را به برلین می برند

نباید پرسید

اما چیزی زبانم را می آزارد

کفش ها، حقیقت را بگویید

پاهایتان کو؟

پاهای این کفش ها

با دکمه های شکل قطره اب

و اینجا، پس بدن کو؟

و آنجا، عروس کجاست؟

کودک کو؟

تا کفشی بپوشد

عروس چرا

پا برهنه رفت؟

در میان پوتین ها و کفش های راحتی

And the heels go tapping:
With a clatter and a din,
From our old Vilna streets
They drive us to Berlin.

آنهايي را كه مادر م مي پوشيد مي بينم
كفش روز شبات
كفش محبوبش را

و پاشنه ها ضربات رقص مي زنند
با صدائي ممتد و بلند
از خيابانهاي ويلناي قديمي
ما را به برلين مي برند



Translator Jamal Arian



Ackerman
Center for Holocaust Studies
at The University of Texas at Dallas

800 W. Campbell Rd., JO 31 Richardson, TX 75080

972-883-2100

holocauststudies@utdallas.edu

